



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۴/۰۷

احمد فواد ارسال

پیروزی و بقا: سیاست‌های پشت طرح‌های متضاد صلح ایران



طرح‌های دیپلماتیک که اکنون برای پایان دادن به جنگ در حال تشدید میان ایران، ایالات متحده، و اسرائیل در جریان است، در نگاه نخست غیرقابل جمع به نظر می‌رسند. واشنگتن یک چارچوب ۱۵ فقره ای ارائه کرده است که به شدت بر محدود کردن توانمندی‌های ستراتیژیک ایران تمرکز دارد، در حالی که تهران با یک پیشنهاد صلح ۱۰ فقره ای پاسخ داده است که در محور حاکمیت، تضمین‌های امنیتی و جبران خسارات جنگی شکل گرفته است. اگر این دو طرح به صورت لفظی بررسی شوند، گویی در دو جهان متفاوت وجود دارند. با این حال، در دیپلماسی بین‌المللی، بخصوص در دوران جنگ، چنین پیشنهادهایی به ندرت به عنوان توافق نهایی ارائه می‌شوند. آنها در واقع پیشنهادهای ابتدایی هستند که برای شکل‌دهی محیط مذاکره، تأثیرگذاری بر مخاطبان داخلی و آزمایش توازن قدرت در میدان جنگ طراحی شده‌اند. درک امکان مصالحه نیازمند بررسی نه تنها محتوای این دو طرح، بلکه منطق سیاسی پشت آنها و تحرکات داخلی که تصمیم‌گیری در تهران را شکل می‌دهند، است.

در اساس، طرح امریکا بازتاب یک ستراتیژی کلاسیک مهار پس از تصادمات جنگی است. پلان ۱۵ فقره ای بر محدودیت‌های پلان های اتمی ایران، محدودیت توسعه راکت‌های بالستیک، بازگشایی تنگه هرمز برای کشتیرانی بین‌المللی و مکانیزم‌های نظارت بلندمدت تأکید دارد. رفع تحریم‌ها ارائه شده است، اما تنها در ازای رعایت قابل تأیید این محدودیت‌ها. هدف ستراتیژیک روشن است: تبدیل فشار نظامی به محدودیت‌های ساختاری برای قدرت آینده ایران.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

از دیدگاه واشنگتن، جنگ فرصتی فراهم کرده است تا اهدافی را که دیپلماسی به تنهایی طی سال‌ها نتوانسته بود محقق کند، به دست آورد. محدود کردن توانمندی اتمی ایران و محدود کردن زرادخانه راکتی آن اهداف دیرینه سیاست‌های ایالات متحده و اسرائیل بوده است. بنابراین، این پیشنهاد کمتر شبیه به یک توافق آتش‌بس و بیشتر شبیه چارچوبی برای یک مصالحه ستراتیژیک است که موقعیت منطقه‌ای ایران را تعریف دوباره می‌کند.

طرح ۱۰ فقره‌ای تهران، در مقابل، بازتاب یک ضرورت سیاسی بسیار متفاوت است. به جای تمرکز بر محدودیت‌های نظامی، پیشنهاد ایران بر توقف فوری خصومت‌ها، تضمین علیه حملات آینده، رفع تحریم‌ها و جبران خسارات جنگی تأکید دارد. همچنین خواست‌هایی مرتبط با حاکمیت در تنگه هرمز را شامل می‌شود.

این اولویت‌ها هدف اصلی رهبری ایران را آشکار می‌سازد: حفظ نظام بدون پذیرش شرایطی که در داخل کشور به عنوان تسلیم تعبیر شود. با درخواست جبران خسارت و تضمین‌های امنیتی، تهران می‌کوشد خود را نه به عنوان قدرت شکست‌خورده، بلکه به عنوان دولتی که از حاکمیت خود در برابر تجاوز خارجی دفاع می‌کند، معرفی نماید.

شکاف بین این دو چارچوب قابل توجه است. طرح واشنگتن نیازمند محدود کردن توانمندی‌های ستراتیژیک است که تهران آن را برای بازدارندگی خود ضروری می‌داند. طرح ایران، در مقابل، خواستار جبران خسارات و تضمین‌هایی است که برای هیچ دولت امریکا به لحاظ سیاسی قابل پذیرش نیست. به صورت نظری، دو سند حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد ناسازگار به نظر می‌رسند.

با این حال، دیپلماسی به ندرت از جایی آغاز می‌شود که مصالحه در نهایت به پایان می‌رسد.

با وجود تفاوت‌ها، چند حوزه همگرایی بالقوه وجود دارد. هر دو طرف به اهمیت بازگرداندن ثبات در تنگه هرمز، که بخش قابل توجهی از عرضه تیل و گاز جهان از آن عبور می‌کند، به طور ضمنی اذعان دارند. هر دو می‌پذیرند که رفع تحریم‌ها نهایتاً نقش مهمی در هر توافق خواهد داشت. و هر دو به نظر می‌رسد قبول دارند که مذاکرات می‌تواند به صورت مرحله‌ای انجام شود، نه از طریق یک توافق جامع واحد.

مسیر محتمل برای رسیدن به مصالحه، بنابراین، شامل یک عملیه مرحله‌ای خواهد بود، نه یک توافق بزرگ و یکباره.

مرحله اول بر اقدامات فوری برای تثبیت تمرکز خواهد کرد: بازگشایی تنگه هرمز، توقف حملات هوایی عمده، و ایجاد مسیرهای انسانی. این اقدامات مسائل عمیق‌تر را حل نمی‌کنند، اما خطر تشدید بحران را کاهش داده و فضای مذاکره را فراهم می‌سازند.

مرحله دوم می‌تواند مسائل فنی مانند نظارت اتمی، محدودیت‌های غنی‌سازی و محدودیت‌های برخی فعالیت‌های راکتی را بررسی کند. در ازای آن، رفع محدود تحریم‌ها به صورت تدریجی معرفی می‌شود و مشوق‌های اقتصادی برای رعایت قوانین فراهم می‌گردد.

تنها در مرحله بعدی، ترتیبات گسترده‌تر امنیت منطقه‌ای ظهور خواهند کرد، که ممکن است شامل کشورهای خلیج و چارچوب‌های نظارتی بین‌المللی باشد. چنین طرز برخورد به هر دو طرف اجازه می‌دهد توافق را در داخل کشور به عنوان موفقیت دیپلماتیک سنجیده، نه به عنوان تسلیم، ارائه کنند.

با این حال، امکان‌پذیری چنین مصالحه‌ای کمتر به جزئیات پیشنهادها بستگی دارد و بیشتر به دینامیک سیاسی داخلی ایران مربوط می‌شود.

سیستم سیاسی ایران یکپارچه نیست. تصمیم‌گیری شامل تعامل پیچیده میان سخت‌گیران ایدئولوژیک، شخصیت‌های سیاسی عمل‌گرایانه و نخبگان تکنوکراتی است که به ثبات اقتصادی اهمیت می‌دهند.

گروه‌های سخت‌گیر که با رهبر معظم، مجتبی خامنه‌ای، و بخش‌هایی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همسو هستند، امتیاز دادن در زمینه توانمندی‌های اتمی یا راکتی را غیرقابل قبول می‌دانند. برای آنان، جنگ روایت مقاومت در برابر فشار غرب را تقویت می‌کند و یک مقابله طولانی حتی می‌تواند موقعیت سیاسی آنان را تقویت نماید.

گروه دوم، که اغلب به عنوان محافظه‌کاران عمل‌گرا توصیف می‌شوند، دیدگاه محتاطانه‌تری دارند. شخصیت‌های مرتبط با این جناح، از جمله رهبران سیاسی مانند رئیس پارلمان، محمدباقر قالیباف، به مصارف اقتصادی جنگ طولانی آگاه هستند. اقتصاد ایران سال‌ها تحت تحریم بوده و خسارات جنگ جاری خطر فروپاشی بیشتر سیستم را افزایش می‌دهد. برای این گروه، مذاکراتی که نظام را حفظ کرده و اقتصاد را تثبیت کند، یک انتخاب ستراتیژیک منطقی است.

گروه سوم، متشکل از تکنوکرات‌ها و دیپلمات‌های سابق، به طور تاریخی راحل‌های مذاکره‌ای را ترجیح داده‌اند که غرور ملی را با بازادغام اقتصادی متوازن می‌کند. نفوذ آنها در طول زمان تغییر کرده، اما در صورتی که عواقب اقتصادی جنگ شدید شود، می‌تواند افزایش یابد.

اینکه کدام یک از این جناح‌ها در نهایت موقعیت مذاکره‌ای تهران را شکل دهد، به شدت به وضعیت میدان جنگ بستگی دارد.

اگر فشار نظامی به طور قابل توجهی تهداب‌های تیل و گاز ایران را تخریب کرده یا توانایی آن برای اعمال قدرت منطقه‌ای را محدود کند، صداهای عمل‌گرا ممکن است نفوذ پیدا کنند و مذاکرات را پیش ببرند. از سوی دیگر، اگر ایران بتواند مصارف بر دشمنان خود تحمیل کند، از طریق اختلال در حمل‌ونقل یا تشدید منطقه‌ای، رهبری ممکن است تصور کند که می‌تواند از موضع قوی‌تری وارد مذاکره شود.

نتیجه رایج در چنین جنگ و تصادمات نه پیروزی قاطع است و نه مصالحه فوری، بلکه دوره‌ای طولانی از بن‌بست ستراتیژیک است. وقتی هر دو طرف نتیجه بگیرند که تشدید بیشتر بحران موقعیت‌شان را بهبود نمی‌بخشد، فضای سیاسی برای دیپلماسی گسترش می‌یابد.

در حال حاضر، دو پیشنهاد صلح باید نه به عنوان چارچوب‌های واقعی حل و فصل، بلکه به عنوان وسایل سیگنال‌دهی ستراتیژیک درک شوند. واشنگتن نشان می‌دهد که فشار نظامی به محدودیت‌های ساختاری بر قدرت ایران تبدیل خواهد شد. تهران نشان می‌دهد که زیر شرایطی که به معنای شکست باشد، وارد مذاکره نخواهد شد.

میان این مواضع فضایی وجود دارد که دیپلماسی واقعی ممکن است در نهایت در آن شکل گیرد.

اگر مصالحه‌ای حاصل شود، به احتمال زیاد نه شبیه پلان ۱۵ فقره ای امریکاست و نه طرح ۱۰ فقره ای ایران. بلکه به شکل یک توافق ترکیبی خواهد بود که شامل امتیازات ستراتیژیک محدود از تهران همراه با رفع تدریجی تحریم‌ها و تضمین‌های امنیتی از سوی واشنگتن است. چنین نتایجی به ندرت زیبا هستند، اما اغلب راه پایان جنگ‌ها همین است.

در حال حاضر، مهم‌ترین پرسش این نیست که کدام پیشنهاد روی کاغذ قوی‌تر است. پرسش واقعی این است که کدام نیروهای سیاسی در داخل ایران و کدام واقعیت‌های نظامی در میدان، در نهایت لحظه‌ای را تعیین می‌کنند که مذاکره اجتناب‌ناپذیر شود.



آرشیف: مطالب نشرشده محترم احمد فواد ارسلان